

روایت رهبری از کشف کودتای آمریکایی در پایگاه شهید نوژه

۱۴ تیر ۱۳۹۳ ساعت ۱۲:۲۵

ماجرای اطلاع من از کودتایی که در پایگاه شهید نوژه قرار بود اتفاق بیفتد، به این شکل بود که حدود اذان صبح، دیدم که درب منزل ما را می‌زنند، رفتم دیدم آقای مقدم است او گفت: یک ارتشی آمده و می‌گوید با شما یک کار واجب دارد.

کشف و انهدام شبکه کودتای آمریکایی «نقاب» در پایگاه هوایی خلبان شهید نوژه همدان یکی از مهمترین رویدادهای تاریخ انقلاب اسلامی در ۱۸ تیر ماه ۱۳۵۹ است؛ کشف این کودتا به روایت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی که در کتاب «کودتای نوژه» آمده است، بازخوانی می‌کنیم.

«بسم الله الرحمن الرحيم. ماجرای اطلاع من از کودتایی که در پایگاه شهید نوژه قرار بود اتفاق بیفتد، به این شکل بود که شبی حدود اذان صبح، دیدم که درب منزل ما را می‌زنند، به شدت هم می‌زدند، من از خواب بیدار شدم؛ رفتم دیدم آقای مقدم است؛ گفت: یک ارتشی آمده و می‌گوید با شما یک کار واجب دارد.

گفتم: کجا است؟

گفتند: در اتاق نشسته.

داخل اتاق پاسدارها شدم، دیدم شخصی دم در تکیه داده به دیوار، کسل و آشفته و خسته و سرش را فرو برده بود.

گفتم: شما با من کار دارید؟

بلند شد و گفت: بله.

گفتم: چه کار دارید؟

گفت: کار واجبی دارم و فقط به خودتان می گویم.

من حساس شدم، گفتم: من نماز را بخوانم، می آیم.

پس از نماز او را به داخل حیاط آوردم، گوشه حیاط نشستیم، گفتم: کودتایی قرار است انجام شود.

گفتم: قضیه چیست و تو از کجا می دانی؟

او شروع کرد به شرح دادن، گفتم: شما چطور شد آمدی سراغ من؟

او ماجرای خود را تعریف کرد که جالب بود... آثار بی خوابی شب، خیابان گردی، خستگی، افسردگی شدید و سراسیمگی در او پیدا بود، حرفش را مرتب و منظم نمی زد و من مجبور بودم مکرر از او سؤال کنم. خلاصه آنچه گفتم، این بود که در پایگاه همدان، اجتماعی تشکیل شده و تصمیم بر یک کودتایی گرفته شده، پول هایی به افراد زیادی داده اند، به خود من [خلبان] هم پول دادند. عده ای از تهران جمع می شوند؛ می روند همدان و شب در همدان این کار انجام می گیرد. بعد می آیند تهران، جماران و چند جا را بمباران می کنند.

پرسیدم کی قرار است این کودتا انجام بگیرد؟

گفت: امشب و شاید گفت: فردا شب.

من دیدم مسأله خیلی جدی است و بایستی آن را پیگیری کنیم. با اینکه احتمال می دادم او حال عادی نداشته باشد، یا سیاستی باشد که بخواهند ما را سرگرم کنند، اما اصل قضیه این قدر مهم بود که با وجود این احتمالات، دنبال آن باشیم.

گفتم: شما بنشین تا من ترتیب کار را بدهم. ضمناً آقای هاشمی، شب منزل ما بود... به آقای هاشمی گفتم: چنین قضیه ای است... بعد تلفن کردم به محسن رضایی که آن موقع مسئول اطلاعات سپاه بود. گفتم: فوری بیا اینجا و یک نفر دیگر، آن جوان را خواستیم آمد یکی دو ساعت با هم صحبت کردند و اطلاعاتش را یادداشت کردند.

مقطع مقطع می گفت، اما مجموعاً اطلاعات خوبی به دست آمد. محل تجمع آنها پارک لاله (تهران) بود، اما او اسم پارک را ظاهراً نمی دانست. جایش را می دانست... پس از اخذ اطلاعات، خلبان می خواست به منزلش بازگردد. او می ترسید که اولاً: ما منزل او را شناسایی کنیم و بعداً مشکلی برایش پیش بیاید. ثانیاً کودتاچیان او را ببینند که با شخصی می رود که احتمالاً پاسدار است، به او

ظنین شوند و او را بکشند.

می گفت: خودم می روم.

من گفتم: نه تو را با ماشین می فرستیم، اما با پاسدارها حاضر نبود، برود. یکی از پاسدارها که ریشش را می تراشید، گفت: این خوبه، مرا ببرد... او را به طرف خیابان آذربایجان برد، یک جایی می گوید من را پیاده کن. معلوم بوده که خانه اش آنجا نیست، در یک مینی بوس سوار می شود و دیگر از او خبری نشد».

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/27462/روایت-رهبری-کشف-کودتای-آمریکایی-کودتای-کشف-رهبری-روایت/27462>